

انقلاب روسیه

ام. دان، جان

انقلاب روسیه / جان ام. دان؛ ترجمه سهیل سَمی - تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.
ISBN 978-964-311-555-5

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی:

۱۳۸۳

کتابخانه ملی ایران

انقلاب روسیه

جان ام. دان

ترجمہ سہیل سُمتی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Russian Revolution

John M. Dunn

Lucent Books, 1994



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

جان ام. دان

انقلاب روسیه

ترجمه سهیل سَمی

چاپ ششم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۹۵

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵ - ۵۵۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 555 - 5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۲۰۰۰ تومان

فهرست

۶	رویدادهای مهم در انقلاب روسیه
۹	پیشگفتار: وعده‌ای که تحقق نیافت
۱۳	۱. زندگی در دوران تزارها
۲۷	۲. بذرهای انقلاب
۴۱	۳. تب و تاب علنی: انقلاب اول
۵۷	۴. جنگ بزرگ و راهب دیوانه
۷۵	۵. بازگشت تبعیدی
۹۳	۶. انقلاب دوم
۱۰۷	۷. روسیه در جنگ با خویش
۱۲۳	۸. تحریف اهداف انقلاب
۱۴۱	پسگفتار: میراث انقلاب
۱۴۵	یادداشت‌ها
۱۴۹	برای مطالعه بیشتر
۱۵۱	منابع
۱۵۵	نمایه

رویدادهای مهم در انقلاب روسیه

۱۹۰۰ ۱۸۹۰ ۱۸۸۰ ۱۸۷۰ ۱۸۶۰ ۱۸۵۰ ۱۸۴۰ ۱۸۳۰ ۱۸۲۰

<p>۱۹۰۷-۱۹۱۴ روسیه در گبرودار بلوای سیاسی، اعتصابات، مشکلات اقتصادی و حملات بی‌وقفه تروریستی.</p>	<p>۱۹۰۰ لنین نشریه تندروی اسکرا را در مونیخ منتشر می‌کند.</p>	<p>۱۸۲۵ تندروهای موسوم به دکابریست موفق نمی‌شوند دولت تزار نیکلای اول را سرنگون کنند.</p>
<p>۱۹۱۴ ورود روسیه به جنگ جهانی اول.</p>	<p>۱۹۰۲ تشکیل حزب انقلابی سوسیالیست (اس.ار.).</p>	<p>۱۸۴۸ کارل مارکس و فردریش انگلس مانیفست کمونیست را می‌نویسند.</p>
<p>۱۹۱۵ تزار نیکلای فرماندهی نیروهای روسیه را بر عهده می‌گیرد؛ راسپوتین مسیر تصمیم‌گیری‌های دولت را تغییر می‌دهد؛ افزایش بی‌اعتمادی و خشم عموم از نظام پادشاهی؛ ضعف شدید روسیه در جنگ.</p>	<p>۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه به دو شاخه منشویک‌ها و بلشویک‌ها تقسیم می‌شود.</p>	<p>۱۸۶۱ تزار الکساندر دوم سرف‌ها را آزاد اعلام می‌کند.</p>
<p>۱۹۱۶ قتل راسپوتین؛ دولت تزاری با بحران روبرو می‌شود.</p>	<p>۱۹۰۴ آغاز جنگ روسیه - ژاپن.</p>	<p>۱۸۸۱ ترور الکساندر دوم.</p>
	<p>۱۹۰۵ کشتار صدها تن در «یکشنبه خونین»؛ نیکلای دوم دوما را تأسیس می‌کند؛ اعتصابات و اعتراضات روسیه را فلج می‌کنند؛ تشکیل اولین شورا در سن پترزبورگ.</p>	<p>۱۸۹۴ نیکلای دوم، آخرین تزار روسیه، بر تخت جلوس می‌کند.</p>
		<p>۱۸۹۵ دستگیری و تبعید لنین.</p>
		<p>۱۸۹۸ تشکیل حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه.</p>

۱۹۹۰ ۱۹۸۰ ۱۹۷۰ ۱۹۶۰ ۱۹۵۰ ۱۹۴۰ ۱۹۳۰ ۱۹۲۰ ۱۹۱۰

۱۹۱۷

در فوریه، انقلابیون در پترزبورگ قدرت را به دست می‌گیرند؛ نیکلای از حکومت کناره‌گیری می‌کند؛ دولت موقت در قدرت با کمیته اجرایی سهیم می‌شود؛ بازگشت لنین برای تھیج بلشویک‌ها؛ پترزبورگ در «روزهای ژوئیه» به لرزه درمی‌آید؛ لنین از روسیه می‌گریزد؛ شوراها در سرکوب شورش کورنیلوف به کرنسکی کمک می‌کنند؛ بازگشت لنین برای رهبری بلشویک‌ها؛ ورود بلشویک‌ها به کاخ زمستانی؛ انحلال دولت موقت و کنترل کشور.

۱۹۲۱-۱۹۱۸

شروع همزمان جنگ داخلی روسیه و موج وحشت سرخ؛ اعمال سیاست کمونیسم جنگی توسط لنین.

۱۹۱۸

امضای پیمان برست - لیتوفسک توسط لنین و خروج روسیه از جنگ جهانی اول؛ انحلال شورای قانونگذار توسط بلشویک‌ها؛ تشکیل چکا (سازمان پلیس مخفی) توسط بلشویک‌ها؛ نامگذاری مجدد حزب کمونیست سرتاسری روسیه توسط بلشویک‌ها؛ حکومت دیکتاتوری بلشویک‌ها؛ نیکلای و خانواده‌اش اعدام می‌شوند.

۱۹۴۳-۱۹۱۹

کمیترون سعی می‌کند کمونیسم را در لوای سوسیالیسم به رهبر جهان بدل کند.

۱۹۲۱

طرح سیاست اقتصادی جدید توسط لنین؛ سرکوب شورش کرونشات توسط کمونیست‌ها.

۱۹۲۲

ایجاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

۱۹۲۴

مرگ لنین؛ پیروزی استالین در جنگ قدرت.

۱۹۲۵

برکناری تروتسکی از قدرت.

۱۹۲۷-۱۹۲۹

تحکیم قدرت استالین و شروع دیکتاتوری او.

۱۹۳۲-۱۹۲۹

استالین طرح اشتراکی‌سازی کشاورزی و صنعتی‌سازی گسترده را آغاز می‌کند؛ دهقانان مقاومت می‌کنند و میلیون‌ها تن از گرسنگی می‌میرند یا توسط استالین به شدت سرکوب می‌شوند.

۱۹۳۵-۱۹۳۸

تصفیه بزرگ با نظارت استالین.

۱۹۴۰

ترور تروتسکی در مکزیک.

۱۹۵۳

مرگ استالین.

۱۹۹۱

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی.

وعده‌ای که تحقق نیافت

از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷، نظام سیاسی، اقتصادی و دولتی روسیه به کلی فروپاشید. ویژگی بارز روسیه، نابرابری شدید میان طبقات بالای اجتماع و تودهٔ عظیم دهقانان فقیر بود. با قیام یکپارچهٔ دهقانان، کارگران، مردم طبقهٔ متوسط، سربازان و ملوانان علیه دولت – دولتی که در برابر قحطی و شرایط هولناک کار از در تساهل وارد شده، کشور را به قعر جنگ‌های خونین و ضد مردمی کشانده و بر فضای سیاسی جوّی استبدادی و مغایر با حقوق بشر تحمیل کرده بود –، روند فروپاشی این نظام نیز آغاز شد.



مردم روسیه طی راهپیمایی انقلابی سال ۱۹۱۷ خواستار اصلاحات سیاسی و اقتصادی شده‌اند. با انقلابی که از پی این تاریخ رخ داد، نخستین دولت کمونیستی یا اتحاد جماهیر شوروی پا گرفت.



لنین، رهبر بلشویک‌ها، با نام اصلی ولادیمیر ایلیچ اولیانوف، در میدان سرخ برای مردم سخنرانی می‌کند.

همان گونه که بروس لوکهارت،^۱ کنسول و سردار بریتانیایی در مسکو از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷، خاطرنشان کرده است:

[در روسیه] انقلاب شد چون صبر مردم تحت فشار نظامی که در ناکارایی و فساد بی‌مانند بود، سر آمد. هیچ ملت دیگری نمی‌توانست مانند ملت روسیه، آن همه محرومیت را در چنان مدت طولانی‌ای تاب آورد.^(۱)

به این ترتیب، روس‌ها انقلاب کردند و هزاران هزار تن از آنان کشته شدند تا از صلح، غذا، مالکیت خصوصی، بهبود شرایط

کار، افزایش دستمزدها و دولتی پاسخگوتر برخوردار باشند.

متأسفانه، نبرد و مرگ آن‌ها عبث بود. از پی آشوب و خشونت حاصل از انقلاب، نسل جدیدی از حاکمان روسی به نام بلشویک‌ها^۲ سر بر آوردند. بلشویک‌ها تحت رهبری مردی به نام ولادیمیر ایلیچ اولیانوف،^۳ که خود را لنین نامید، طبقات متعدد جامعه روسیه را، که به آن‌ها وعده کمک داده شده بود، وحشتزده و سرکوب کردند. پس از مرگ لنین، دیکتاتوری جدید به نام ژوزف استالین^۴ به قدرت رسید. استالین رهبری خشن و آدمکش بود که در تب و تاب دیوانه‌وار و خودمحران‌اش برای سرکوب هرگونه مخالفت با طرح و برنامه‌هایی که داشت، میلیون‌ها تن از شهروندان شوروی را به قتل رساند.

فلسفه جدید طبقه حاکم، کمونیسم نام داشت، نظامی اقتصادی و سیاسی بر اساس

1. Bruce Lockhart

2. Bolsheviks

3. Vladimir Ilyich Ulyanov

4. Joseph Stalin

ایده‌های کارل مارکس،^۱ فیلسوف سیاسی آلمانی. ظرف سی سال بعد از انقلاب روسیه، ملت روس از سرزمینی عقب افتاده و زراعی به ابرقدرتی صنعتی و رقیب هولناک ایالات متحده تبدیل شد. از آن پس، روسیه بر مسائل بین‌المللی و جهانی نفوذی چشمگیر یافت. جان رید،^۲ روزنامه‌نگار جوان آمریکایی که در سال ۱۹۱۷ از نزدیک شاهد حوادث روسیه بود، می‌نویسد که انقلاب روسیه «[بی شک]... یکی از بزرگ‌ترین حوادث تاریخ بشر، و به قدرت رسیدن [بلشویک‌ها] نیز پدیده‌ای با ابعاد گسترده جهانی [بود]».^(۲)

زندگی در دوران تزارها

پیش از فروپاشی روسیه در سال ۱۹۱۷، امپراتوری بیش از ۳۳۰ سال تحت فرمان خانواده رومانوف‌ها اداره می‌شد. گستره امپراتوری شامل ۲۲ میلیون کیلومتر مربع بود که بخش اعظم اروپای شرقی را دربرمی‌گرفت و حدوداً مساحتی برابر با آمریکای شمالی داشت. در دل مرزهای این کشور بیش از ۱۴۰ میلیون نفر، منجمله ده‌ها گروه کاملاً مستقل قومی زندگی می‌کردند: ارمنی‌ها، بالت‌ها، فنلاندی‌ها، یهودی‌ها، آلمانی‌ها، لهستانی‌ها، اوکراینی‌ها و گروه‌های دیگر.

روسیه کشوری وسیع، عقب‌افتاده و در مقایسه با دیگر ملل متجدد اروپا مانند انگلیس و فرانسه، توسعه نیافته بود. در زمانی که اروپا شاهد تغییراتی گسترده و شگرف بود، توسعه



روسیه را کد و معوق مانده بود. دلیل این امر تا حدودی نفوذ مغول‌ها بود، مهاجمان وحشی و بادیه‌نشین آسیایی که در خلال قرن سیزدهم، درنده و مخرب و غارتگر، از راه رسیده بودند. مغول‌ها به مردم روسیه سلطه داشتند و این ملت را از هرگونه تماس خارجی باز می‌داشتند. در سال ۱۴۸۰، مغول‌ها از روسیه رفتند، اما از بسیاری جهات بر این کشور تأثیر گذارده بودند. بعد از مغول‌ها، با الهام از الگوی استبدادی آنان، مردم روسیه تحت فرمان پادشاهی مطلق‌العنان با عنوان تزار^۱ قرار گرفتند. تزارها با این ادعا که حق حکومتشان مورد تأیید خداوندی است، بر دولت و کلیسا تسلط کامل و نامحدود داشتند.

تزار یا امپراتور به تنهایی قانون وضع می‌کرد، فرماندهی ارتش و نیروی دریایی را بر عهده داشت و کلیسای ارتدوکس روسیه را کنترل می‌کرد. کارخانه‌ها، راه‌آهن، مدارس و دانشگاه‌ها از آن او بودند. کل زندگی روسیه در ید قدرت او بود و توسط او به مردم دیکته می‌شد. وظیفه کلیسا نیز تقویت خاکساری مردم در برابر تزار بود. همان‌گونه که مورخی به نام جی.ان. وست‌وود می‌گوید: «ده قرن متوالی کار کلیسای ارتدوکس روسیه این بود که مردم را متقاعد کند درد و رنجی که زیر یوغ تزارها متحمل می‌شوند، برای روحشان خوب است، و از این طریق امکان هرگونه پیشرفت و بهبود شرایط را منتفی ساختند.»^(۳)

طبقه‌ای کوچک و ممتاز

مسلماً تزار به تنهایی نمی‌توانست یک امپراتوری را اداره کند. او از حمایت و وفاداری طبقه کوچکی از مقامات کلیسا و نجیب‌زادگان زمین‌دار برخوردار بود. آن‌ها در عوض این حمایت، در دولت منصب‌ها و پست‌های نظامی مهمی به دست می‌آوردند. این طبقه کوچک و ممتاز بر اکثریت تحت فشار مردمان روسیه، نفوذ و تسلط بسیار داشتند.

نظام تزاری در اقتصاد روسیه، که عمدتاً بر کشاورزی متکی بود، برای دهقانان یا سرف‌ها جز فلاکت و سرکوب و ستم، ارمغانی نداشت. در قرن نوزدهم، هشتاد درصد از جمعیت کشور را سرف‌هایی تشکیل می‌دادند که اکثرشان از خود زمینی نداشتند. بخش اعظم اراضی و پول روسیه در دستان خانواده سلطنتی و دیگر نجیب‌زادگان و کلیسای ارتدوکس روسیه بود.

قرن‌ها بود که سرف‌های روسیه، چون برده‌ها، بر اراضی وسیع روسیه عرق می‌ریختند و

1. Czar

ددمنش و حیوان صفت

ماتیو پاریس،^۱ نویسنده انگلیسی، در کتاب گاهشمار عظیم^۲ در سال ۱۲۹۵، مغول‌ها را توصیف کرده است. زبان گزیده ذیل از اثر فوق، به روز شده است. متن ذیل از تاریخ روسیه،^۳ اثر یان گری^۴ نقل می‌شود:

[مغول‌ها]... همچون شیاطین سرازیر شد[ه]اند... شهرها را منهدم کرده، جنگل‌ها را از بین برده، دژها را فرو ریخته، تاکستان‌ها را نابود کرده، باغ‌ها را تخریب کرده و مردمان شهرها و دهقانان را کشته‌اند. اگر از سر اتفاق عده‌ای از مردم متضرع و ملتمس را نکشته‌اند، به آن‌ها زور گفته و وادارشان کرده‌اند تا چون پست‌ترین بردگان با همسایگان خود بجنگند....

آن‌ها همان گونه از اسیرانشان سوءاستفاده کرده‌اند که از مادیان‌هایشان، چون حقیقتاً ددمنش و حیوان صفت هستند؛ آن‌ها بیش از انسان، شبیه هیولا هستند، هیولاهایی که عطششان را با خون فرو می‌نشانند و گوشت سگ و انسان را می‌درند و می‌بلعند؛ وحشی‌هایی در پوست گاو، مسلح به سپرهای آهنین، کوتاه و محکم، تنومند، قوی، شکست‌ناپذیر، خستگی‌ناپذیر، با پشت‌هایی بی حفاظ و سینه‌هایی پوشیده از زره؛ مردانی که در کمال شعف و شادی خون خالص گله‌هاشان را می‌نوشند، با اسبانی تنومند و قوی که شاخه‌ها و حتی خود درختان را می‌خورند.... آن‌ها از قوانین انسانی بی‌بهره‌اند، هیچ آرامشی نمی‌شناسند و از شیر و خرس نیز وحشی‌ترند.... [و] هنگامی که [به عنوان آشامیدنی] خون گیرشان نیاید،... آب کدر و لجن‌آلود [می‌آشامند].



مغول‌ها در سال ۱۲۳۵ وحشیانه به کی‌یف حمله کردند.

1. Matthew Paris

2. *Chronica Majora*

3. *History of Russia*

4. Ian Grey

زحمت می‌کشیدند. سرف‌ها، که از زمان تولد سرنوشت و تقدیرشان معین بود، بر اساس قانون با زمینی که رویش کار می‌کردند، خرید و فروش می‌شدند. با آن‌ها چون حیوانات مزرعه رفتار می‌شد - حتی بعضی از آن‌ها را با سگ تاخت می‌زدند یا بعضی‌هاشان در بازی پوکر حکم داو یا پول را بازی می‌کردند. مالکان طبق قانون اجازه داشتند با سرف‌ها چون دارایی خود رفتار کنند. بسیاری از این کارگران توسط مالکانشان به شدت کتک می‌خوردند و با بی‌رحمی مجازات می‌شدند. حتی بعضی از مالکان برای داغ زدن بر صورت سرف‌های متمرّد از آهن تفته استفاده می‌کردند.

ایوان اس. تورگنیف،^۱ نجیب‌زاده و نویسنده روس، می‌نویسد که یک بار مادر بزرگش چنان از سرف جوانش به خشم درآمد که با یک ضربه بی‌هوشش کرد. بعد بالشی برداشت و روی سر او گذاشت و رویش نشست تا جوان خفه شد. تورگنیف می‌گوید مادر بزرگش اعلام کرد: «من هر رفتاری که بخواهم با آدم‌هایم می‌کنم و از این بابت به هیچ کس توضیح نمی‌دهم.»^(۴)

سرف‌ها بارها و بارها برای اعتراض به این سوءرفتار طغیان کردند. بین سال‌های ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۴ رعیت‌ها حدود پانصد بار سر به قیام برداشتند، اما هر بار سربازان تزار آنان را درهم کوبیدند.

اقلیت‌ها و یهودیان دستچین شده

زندگی اقلیت‌های قومی روسیه، مانند ارمنی‌ها، بالت‌ها، استونی‌ها، لتونیایی‌ها، لیتوانیایی‌ها، لهستانی‌ها و دیگران سخت بود. این گروه‌ها به خصوص از تلاش مداوم تزار برای «روسی‌سازی» آن‌ها منزجر بودند - به آن‌ها می‌گفتند فقط باید به زبان روسی حرف بزنند و به سبک و سیاق روس‌ها زندگی کنند و زبان و رسوم خود را رها کنند.

قوم یهود، که در سرتاسر تاریخ روسیه به دلیل اعتقادات مذهبی‌اش مورد شکنجه و آزار قرار گرفته بود، از تزارها وحشت بسیار داشت. یهودیان معمولاً سپر بلا بودند و به ناحق به خاطر فجایع طبیعی یا مصیبت‌هایی که عاملشان انسان بود، مقصر قلمداد می‌شدند. در این‌گونه موارد، سربازان تزار علیه یهودیان حملات سازماندهی شده‌ای طراحی می‌کردند که، در واقع، قتل عام محسوب می‌شد. در هر قتل عام، صدها یهودی کشته می‌شدند.



بسیاری از اقلیت‌های مذهبی و قومی در روسیه تزاری دچار تبعیض نژادی بودند و مورد شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند. یهودیان روسی، به خصوص و بیش از گروه‌های دیگر، توسط سربازان تزار مورد حمله قرار می‌گرفتند و کشته می‌شدند.

روسیه در آستانه تغییر

با توجه به فلاکت اکثریت مردم و محدود شدن قدرت در دستان عده‌ای معدود، تغییر و تحول ناگزیر و محتوم بود. در طول جنگ با فرانسه، سربازان روس با ایده دموکراسی و آزادی فردی، که شعله انقلاب‌های دموکراتیک فرانسه و آمریکا را روشن کرده بود، آشنا شدند. در دسامبر سال ۱۸۲۵، گروهی از افسران ارتش روسیه با الهام از همین ایده‌ها، علیه سزار نیکلای اول شوریدند تا زندگی در روسیه با آزادی بیش‌تری توأم باشد.

اما نیکلای، با سرکوب بی‌رحمانه شورش، پنج تن از افسران شورشی را اعدام کرد. نیکلای به رغم موفقیت در سرکوب شورش، نتوانست بارقه امید را که «دکابریست‌ها» در دل مردم روسیه روشن کردند، خاموش کند.

روسیه در سال ۱۸۵۴ یک بار دیگر درگیر جنگ شد، این بار با بریتانیا و فرانسه. روسیه شکست خورد و اقتصاد و غرور ملی‌اش تحت تأثیر این جنگ ویرانگر و خانمان‌سوز به شدت خدشه‌دار شد. از همه بیش‌تر، دهقانان خشمگین بودند: بسیاری به اشتباه بر این باور بودند که پس از خدمت نظام، آزاد خواهند شد.

هنگامی که تزار الکساندر دوم^۱ در سال ۱۸۵۵ به قدرت رسید، می‌دانست که توان مهار



افسران روس به امید سرنگون کردن رژیم سرکوبگر تزاری در دسامبر ۱۸۲۵، علیه تزار نیکلای اول قیام کردند. این شورش گرچه ناموفق بود، جوانه امید به زندگی‌ای بهتر را در دل مردمان روسیه کاشت.

توده عظیم سرف‌های ناراضی را ندارد. او در سال ۱۸۶۱، بیست میلیون سرف را آزاد کرد و برنامه اصلاحات ارضی را آغاز نمود. همچنین از شدت سانسور کاست، واحدهای خودگردان و محدود محلی تشکیل داد، دادگاه‌هایی با حضور هیئت منصفه پدید آورد و مدارس و بیمارستان‌های جدید تأسیس کرد. انگیزه الکساندر از این اقدامات نه انسانیت، که ضرورت بود. او خود گفته است: «بهتر است به جای این که زبردستانمان این کارها را انجام دهند، حال که بر آن‌ها سر هستیم، خود این کارها را انجام دهیم.»^(۵)

پیشنهادات الکساندر در مورد اصلاحات ارضی چندان راه به جایی نبرد. سرف‌های آزاد شده می‌پنداشتند همان قطعه زمین‌هایی به آن‌ها داده می‌شود که سال‌ها چون برده بر رویشان عرق ریخته و زحمت کشیده بوده‌اند. اما بر اساس مجموعه قوانینی غامض و پیچیده، تنها بخشی از آن زمین‌ها به آن‌ها داده شد. آن‌ها همچنین مجبور بودند بابت زمین‌هایی که دریافت کرده‌اند، به مالکان سابق پول پرداخت کنند. سرف‌های اندرونی^۱ (خدمتکاران خانه) نیز اساساً حق تملک زمین نداشتند.

مشکلات دیگری هم وجود داشت. در بسیاری از موارد، زمین‌ها نه به یک سرف، که به کل یک روستا داده می‌شد. با افزایش جمعیت این روستاها، سهم هر خانواده از زمین‌ها کم و



تزار الکساندر دوم برای کاهش نارضایتی‌های فزاینده مردم، بعد از به قدرت رسیدن در سال ۱۸۵۵ دست به اصلاحات بزرگی زد. در تصویر شاهد تجمع مردمی هستیم که اعلامیه آزادی سرف‌ها را در سال ۱۸۶۱ می‌خوانند.

کم‌تر می‌شد. عاقبت، قوانین مربوط به اصلاحات چنان پیچیده شدند که نجیب‌زادگان تحصیلکرده‌تر، سرف‌های آزاد شده را فریب دادند و با شیادی و زیرکی بیش از نیمی از مزارع کشاورزی روسیه را از آن خود ساختند.

به رغم موفقیت نه چندان رضایتبخش اصلاحات ارضی، یکی از مهم‌ترین حوادث روسیه در خلال قرن نوزدهم، آزاد شدن سرف‌ها بود. اما نه به آن دلایلی که الکساندر دوم می‌پنداشت. الکساندر به جای آن که مرهمی بر آلام و دردهای سرف‌ها بگذارد، با اقدامات خویش بر میزان نارضایتی دهقانان از حکومت خویش افزود. عاقبت، سرخوردگی‌هایی که در سینه سرف‌ها مهار شده بود، سر باز می‌کرد و بر قدرت شعله‌های فروزان انقلابی که در راه بود، می‌افزود. گروه‌های انقلابی متعددی پدید آمدند و دهقانانی را که حال فقط به طلب زمین بسنده نمی‌کردند، هدایت نمودند - هدف جدید، برچیدن کامل بساط ظالمانه تزارها بود.

اصلاحات تزار کافی نیست

اولین گروه‌های سازمان یافته انقلابی معتقد بودند که تنها راه برای پایان دادن به تزاریسیم، ترور تزار است. بنابراین بارها نسبت به تزار سوء قصد کردند. برای مثال، در آوریل ۱۸۶۶، دانشجویی با تپانچه به سمت تزار شلیک کرد و تیرش بر هدف نشست. در همان سال، هنگامی که تزار الکساندر در کالسکه‌ای روباز در پاریس در حال حرکت بود، زنی از فاصله نزدیک به روی او آتش گشود. تیر او نیز به خطا رفت. پنج سال بعد، مردی مسلح، به عبث، پنج گلوله به سمت تزار شلیک کرد. در سال ۱۸۷۹، تروریست‌ها قطار امپراتور را منفجر کردند. این بار نیز الکساندر از مهلکه جان سالم به در برد. سال بعد، اعضای گروهی تروریستی که خود را اراده‌خلق^۱ نامیده بودند، تالار ضیافت کاخ زمستانی تزار را در سن پترزبورگ منفجر کردند. یک موهم از سر تزار کم نشد.

اما در یکم مارس سال ۱۸۸۱، بخت و اقبال از الکساندر روگرداند. تزار از مراسم سان در سن پترزبورگ بازمی‌گشت که ناگهان مرد جوانی به نام نیکلاس ریساکوف^۲ بمبی را زیر کالسکه سلطنتی تزار انداخت. در اثر انفجار این بمب، اسب‌ها مردند و محافظان سلطنتی نیز مجروح شدند. الکساندر، لرزان و در عین حال سالم و سلامت، از کالسکه خارج شد تا به مجروحان کمک کند. درست در همان لحظه، تروریست دوم، دانشجوی لهستانی

سرکوب نارضایتی‌ها دیگر غیرممکن است

در کتاب تمدن: گذشته و حال پیامی از جانب سازمانی تروریستی خطاب به تزار الکساندر سوم نقل شده است:

دولت... می‌تواند... تعداد بسیار زیادی از افراد سازماندهی نشده را دستگیر کند و به دار بکشد، می‌تواند تعداد بسیار زیادی از گروه‌های مجزای انقلابی را درهم بشکند، حتی می‌تواند مهم‌ترین سازمان‌های انقلابی موجود را نابود کند؛ اما تمام این اقدامات در شرایط و وضعیت موجود حتی ذره‌ای تغییر ایجاد نخواهد کرد. انقلابیون زاده شرایط، محصول نارضایتی همگانی مردم، حاصل تلاش روسیه در پی ایجاد ساختار اجتماعی‌ای جدید... سرکوب این نارضایتی با استفاده از جبر و زور غیرممکن است. نارضایتی در صورت سرکوب شدن، فقط و فقط بیش‌تر می‌شود.

1. People's Will

2. Nicholas Rysakov



بیست و پنج ساله‌ای به نام ایگناسی گرینویتسکی،^۱ پیش آمد. می‌گویند گرینویتسکی فریاد زد: «هنوز برای شکرگزاری زود است!» و بعد بمب بعدی را درست به میان پاهای تزار پرتاب کرد. پاهای تزار در اثر انفجار پاره پاره شد. الکساندر که زخم‌های مهلکی برداشته بود، فقط توانست از همراهانش تقاضا کند که او را به کاخ ببرند.

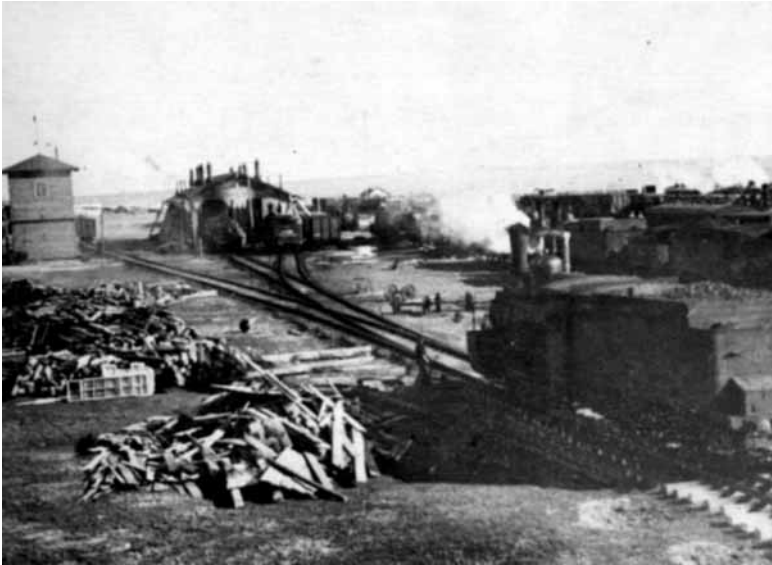
الکساندر دوم یک ساعت و نیم بعد، در حلقه کشیشان، پزشکان و بستگان مغموم و غصه‌دار، زندگی را بدرود گفت. سازمان اراده خلق طی صدور اعلامیه‌ای، اقدامات خود را توجیه کرد:

گروه‌های انقلابی بارها سعی کردند الکساندر دوم (تصویر بالا) را ترور کنند. سرانجام، روز یکم مارس سال ۱۸۸۱، یک انقلابی جوان، زخم و جراحات مهلکی بر تزار وارد کرد (تصویر پایین). سازمان اراده خلق اعلام کرد که الکساندر مرد، «چون به مردمش اهمیت نمی‌داد.»

الکساندر مرد، چون به مردمش اهمیت نمی‌داد... او مالیات‌های سنگینی بر مردمش تحمیل کرد... او فقط به ثروتمندان اهمیت می‌داد... .



1. Ignacy Grinevsky



در طول نیمه دوم قرن نوزدهم، روسیه درگیر فرایند صنعتی شدن بود. احداث خط آهن سرتاسری سیبری مردم دوسوی قاره عظیم را با یکدیگر مرتبط می ساخت.

او در تجمل زندگی می کرد... او تمام کسانی را که به نیابت از مردم مقاومت می کردند یا برای تحقق عدالت می کوشیدند، به دار آویخت یا تبعید کرد.^(۶)

انقلابیون که می پنداشتند مرگ تزار منجر به ایجاد اصلاحات دموکراتیک در دولت می شود، بعد از ترور او روحیه ای مضاعف یافته بودند. تصور آن ها نادرست بود. مورخی می نویسد: «با ترور امپراتور، امید برای اصلاح حکومت استبدادی به مدت ربع قرن نقش بر آب شد.»^(۷)

در واقع، این ترور باعث شد که الکساندر سوم، امپراتور بعدی، واکنشی توأم با خشونت فراوان بروز دهد. در خلال سیزده سال بعدی، پلیس مخفی تزار به شکلی نظام مند، هرگونه نشان ناآرامی یا اعتراض را سرکوب کرد.

اما این گسست تنها عزم مردم روسیه را برای پایان دادن به نظام تزاری جزم تر کرد. مقامات دولتی و نظامی مدام از سوی اعضای گروه های فزاینده انقلابی ترور می شدند.

بروز مشکلات جدید

در حالی که روسیه به نظام سیاسی - اجتماعی ناعادلانه و ستمگرانه‌اش چسبیده بود، انقلاب صنعتی چهره اکثر کشورهای غرب اروپا را تغییر می‌داد. ماشین‌های قدرتمند و جدید بخار، کارخانه‌های عظیم و ثروت و استعداد کلان به تدریج به پدید آمدن کشورهای مدرن، قدرتمند و مرفه منجر می‌شد.

در خلال نیمه دوم قرن نوزدهم، روند صنعتی شدن روسیه نیز به سرعت آغاز شد. آبرکارخانه‌ها با خطوط بی‌پایان مونتاژشان به سرعت شرایط کار و زندگی مردم روسیه را عوض می‌کردند. خط آهن سرتاسری و عظیم سیبری ساخته شد تا دورترین نقاط غربی روسیه را به ولادیوستوک،^۱ شهری بندری که هزاران مایل دورتر از منتهی‌الیه غرب کشور بود، مرتبط سازد.

در نتیجه فرایند صنعتی شدن، در روسیه «طبقه کارگر» پدید آمد. کارگران جدید صنعتی، که بسیاری از آنان دهقانان ترک روستا کرده و رو به شهر آورده بودند، در محیط کارشان شرایط واقعاً نامطلوبی را تحمل می‌کردند. کارخانه‌ها اغلب خطرناک و کثیف بودند. دستمزدها کم و ساعات کاری طولانی بود - معمولاً هفته‌ای هفتاد ساعت یا بیشتر. حتی بچه‌ها، بچه‌هایی که گاه شش سال بیش‌تر نداشتند، در کارخانه‌های تاریک و آلوده کار می‌کردند و اغلب خورشید را نمی‌دیدند. بسیاری از مردم که حتی توان تهیه همان خوابگاه‌های کثیف و شلوغ کارگران را نیز نداشتند، در کنار دستگاه‌ها می‌خوابیدند. کارگری روسی در سال ۱۸۶۱ شرایط اسفناک کار را برای یک بازدیدکننده انگلیسی این‌گونه توصیف کرده است:

درآمد من ماهانه چهار روبل [حدود دو دلار] است... تمام وقتم در کارخانه پنبه‌ریسی می‌گذرد - از پنج صبح تا هشت شب. همسر و دو دخترم تابستان‌ها هفته‌ای پنج روز در مزرعه [یک نجیب‌زاده] کار می‌کنند. آن‌ها پول نمی‌گیرند. زمستان‌ها هرکاری که [مباشراً] از آن‌ها بخواهد، می‌کنند. پسر (که هفده ساله است) نیز در کارخانه کار می‌کند و ماهی دو روبل می‌گیرد.^(۸)

این شرایط با صنعتی‌تر شدن روسیه، فراگیرتر شد. در سال ۱۸۸۱ تحقیقی در مورد ۲۷ کارخانه در روسیه انجام و مشخص شد که متوسط ساعات کاری در این کارخانه‌ها بین یازده

کابوس‌های کودکان کارگر

در روسیه در قرن بیستم: نگرش یک مورخ به اتحاد جماهیر شوروی، اثر آلبرت پی. نزاروکوف،^۱ کارگر روس انقلابی شده‌ای به نام آن.وی. گراسیموف،^۲ روزهای وهمناکی را که در کودکی به عنوان کارگر در کارخانه‌ای نزدیک ناروا^۳ گذرانده، این‌گونه توصیف می‌کند:

مجازات در کارخانه با شلاق اجرا می‌شد... . یک بار از سر اتفاق جارویی را شکستم و به خاطر این اتفاق، ۲۵ ضربه شلاق خوردم. یک بار دیگر هم به خاطر این‌که از طبقه چهارم تا سوم را با آسانسور رفته بودم، پنجاه ضربه شلاق خوردم. مرا چنان کتک می‌زدند که بر پشتم حتی یک نقطه سفید باقی نمی‌ماند؛ پشتم کاملاً سیاه می‌شد. چند بار حتی مرا برای تنبیه به سلول فرستادند. در واقع، دلیل این مجازات این بود که هنگام بازدید و سرکشی مقامات از کارخانه، دیر رسیده بودم. دیگر به کتک‌هایی که از سرکارگرها و دیگران خوردم، اشاره‌ای نمی‌کنم... . فقط می‌توانم بگویم که در کارخانه، سرکارگرها و دستیارانشان در روز روشن بچه‌ها را می‌کشتند. خودم شاهد بودم که یک بار یکی از این دستیاران دختر بچه‌ای را کتک زد و آن دختر روز بعد در بیمارستان مرد. به بچه‌ها دستور می‌دادند که حدود دو ساعت روی خرده‌های آجر و سنگ نمک زانو بزنند، گاهی هم مویشان را می‌گرفتند و روی زمین می‌کشیدند و با تسمه چرمی شلاقشان می‌زدند... . خلاصه این‌که آن‌ها هر جور دلشان می‌خواست با بچه‌ها رفتار می‌کردند.

ساعت و پنجاه دقیقه تا چهارده ساعت و ۲۵ دقیقه در روز بوده است. بعضی از کارگرها حتی روزانه بیست ساعت کار می‌کردند.

در آغاز قرن بیستم، کارگران کارخانه‌های ایالات متحده و اروپای غربی نیز با بی‌عدالتی‌های مشابهی رویارو بودند. اما دست‌کم در مورد آن‌ها، راه حل مشکلاتشان ممکن بود. بسیاری از کارگران ایالات متحده و اروپا به احزاب سیاسی می‌پیوستند، اتحادیه‌های متعدد تشکیل می‌دادند و برای تغییر شرایط محل کارشان به آزادی بیان متوسل می‌شدند.

بالعکس، اکثر کارگران روس هیچ حق و حقوقی نداشتند؛ هیچ چارچوب قانونی‌ای نیز وجود نداشت که کارگران بتوانند با تکیه بر آن، مشکلاتشان را حل کنند: نه قانون اساسی‌ای،

1. Albert P. Nenarokov's, *Russia in the Twentieth Century: The View of a Soviet Historian*

2. R.V. Gerasimov

3. Narva



کارگران یک آهنگری در سن پترزبورگ. انقلاب صنعتی به پدید آمدن طبقه کارگر انجامید؛ و همراه با آن، شرایط زندگی و کاری کارگران نیز تأسفبار شد. این شرایط روحیه انقلابی و شورش را در سرتاسر روسیه دو چندان کرد.

نه مجلسی و نه کنگره‌ای. هرگونه اعتصابی جنایت علیه کشور محسوب و به شدت سرکوب می‌شد.

اما برعکس طبقات کارگر و فقیر روستایی که برای تغییر بخت و اقبالشان هیچ توش و توانی نداشتند، طبقه متوسط و کوچک روسیه (بانکدارها، تاجران و وکلا) فرصت و توان این کار را داشتند. آن‌ها نیز خواستار پایان دادن به نظام تزاری یا دست‌کم اصلاح آن بودند. این گروه از مردم روسیه که بختی بلندتر داشتند، خواستار قدرت سیاسی و سهمی در حکومت روسیه بودند. آن‌ها حامی و طرفدار دولت‌هایی مشابه با دولت‌های ایالات متحده، انگلیس و فرانسه بودند. این باور به تدریج در میان طبقه متوسط فراگیر شد که تنها با ایجاد چنین جامعه‌ای، براساس آزادی‌های شخصی و دموکراسی، می‌توانند به اهدافشان دست یازند. اگر افراد طبقه متوسط می‌توانستند خشم دهقانان را مهار کنند و به آن سمت و سو ببخشند، نیرویی به وجود می‌آمد که دیگر سرکوبش ممکن نبود. الکساندر بلوک، شاعر

روس، در سال ۱۹۰۸، به حق نوشت که در قلب روسیه بمبی ساعتی وجود دارد که هر لحظه ممکن است منفجر شود: «چه به یاد داشته باشیم، چه فراموش کنیم، قلب‌های همه ما مأوای خمودگی، هراس، فاجعه و انفجاری عنقریب است.»^(۹) برای حصول اطمینان از این که ساعت این بمب همچنان فعال است، گروه‌های کوچکی از بنیادستیزان روس جنگ ایده‌ها را آغاز کردند.

بذرهای انقلاب



ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر روسیه، معتقد بود «بدون نظریه انقلابی نمی‌توان جنبش انقلابی داشت.»

ولادیمیر ایلیچ لنین، رهبر آتی انقلاب روسیه، می‌گفت: «بدون نظریه انقلابی نمی‌توان جنبش انقلابی داشت.» لنین نیز چون دیگر روشنفکران روس معتقد بود که ایده‌های بزرگ، کلید کسب قدرت‌های بزرگند. و این ایده‌ها اگر در قالب یک نظریه درآیند، می‌توانند اصول و راهکارهای لازم را برای سرنگونی تزار و ایجاد جامعه‌ای جدید، در اختیار انقلابیون قرار دهند.

در اوایل قرن نوزدهم، روس‌های تحصیلکرده با ایده‌های غربی اروپا و آمریکا آشنا شدند. این روشنفکران طبقه‌ای از مردم روسیه را تشکیل دادند که مشتاقانه خواستار حل معضلات

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روسیه بودند. این متفکران، که عموماً طبقه روشنفکر^۱ نامیده شدند، مشتاقانه، آثار هر نویسنده‌ای را که به ایده‌های انقلابی می‌پرداخت، مطالعه می‌کردند. در آغاز، این گروه مقدماتاً از نجیب‌زادگان جوانی تشکیل شده بود که در مورد ضرورت پایان یافتن فقر فلاکت‌بار، سرکوب سیاسی و بی‌عدالتی اجتماعی‌ای که چهره

1. intelligentsia

طالع نحس دهقانان

الکساندر رادیشچف^۱ پس از توصیف شفقت‌آمیز زندگی سرف‌ها در سفری از سن پترزبورگ تا مسکو^۲ به اعدام محکوم شد. این گزیده از تاریخ روسیه، اثر یان گری^۳، نقل می‌شود:

برای اولین بار از نزدیک به وسایل زندگی کلبه^۴ یک دهقان نگاه کردم... نیمه بالایی هر چهار دیوار و کل سقف از دوده پوشیده بود؛ کف اتاق سراسر درز و شکاف داشت و دست کم از چند سانت خاک و کثافات پوشیده بود... اجاق، دودکش نداشت... و دود... هر صبح کلبه را [پر می‌کرد]، زمستان و تابستان... درزهای پنجره با کیسه [پوشانده می‌شد] و به همین دلیل نور بسیار کمی وارد کلبه می‌شد. یک آخور برای غذا دادن به خوک‌ها و گوساله‌ها [نیز در داخل خانه بود]... [اهالی خانه] با [حیوانات] یک جا می‌خوانند و از هوایی استنشاق می‌کنند که شمعی، پنداری در دل مه و غبار، در آن می‌سوزد... حرص و طمع [نجیب‌زادگان]... و بیچارگی فقرا را می‌توان در همین جا دید. حیوانات گرسنه و زالوهای سیری‌ناپذیر، ما برای دهقانان چه بر جا گذاشته‌ایم؟

روسیه را ملوث کرده بود، هم‌رأی و همصدا بودند. اما در عین حال، در مورد این که چه دولتی می‌بایست جایگزین نظام فعلی شود و این تحول چگونه می‌بایست جامه عمل بپوشد، با هم اختلاف نظر داشتند.

در خلال ده‌های سوم و چهارم قرن نوزدهم، طبقه روشنفکر به دو گروه مخالف تقسیم شدند. یکی از این دو گروه - «غرب‌گراها» - خواستار جامعه جدیدی بودند که کاملاً با جای پای اروپای غربی بگذارد، با تأکید بر علم، قانون اساسی و آزادی‌های فردی.

گروه دیگر - «اسلاوگراها» -^۴ اصرار داشتند که مردم روسیه باید غرب را کلاً فراموش کنند و تلاششان را وقف توسعه نظام دولتی‌ای بکنند که منعکس‌کننده فرهنگ سنتی اسلاو باشد. میخائیل میخائیلوف،^۵ نویسنده اسلاوگرا، می‌گوید: «ما به نیروهای تازه‌نفس خود اعتماد داریم... تا حرف‌های ما را بیان کنند، نه این که دنباله‌روی اروپا باشند.»^(۱۰)

اسلاوگراها مخالف نظام ارباب رعیتی بودند، اما خواستار حفظ کلیسای ارتدوکس

1. Alexander Radishchev

2. *A Journey from St. Petersburg to Moscow*

3. Ian Grey's, *History of Russia*

۴. Slavophiles: تحت‌اللفظی به معنای اسلاودوست است.

5. Mikhail Mikhaïlov

روسیه و ابقای تزار در مقام خود، به عنوان عالی‌مرتب‌ترین مقام روسیه، بودند. آن‌ها معتقد بودند که با توسل به همان جامعه سنتی اسلاو، می‌توانند در سطحی ملی، همان جامعه‌ای را که در روستاهای دهقان‌نشین وجود داشت، پدید آورند. به عقیده اسلاوگراها، این کار در مقایسه با فردگرایی تند و خشن اروپای غربی، با شخصیت و روحیه مردم روسیه هماهنگی بیش‌تری داشت.

الکساندر هرزن،^۱ نویسنده پیشرو و بنیادستیز دهه‌های سی و چهل قرن نوزدهم، که تأثیر بسیاری بر انقلابیون برجا گذاشت، این‌گونه هشدار می‌دهد:

آینده روسیه برای اروپا خطر بزرگی است، و اگر آزادی‌های فردی مورد توجه قرار نگیرد، برای خود روسیه نیز چنین خواهد بود. ادامه استبداد در یک قرن آینده تمام ویژگی‌های خوب مردم روسیه را نابود خواهد کرد.^(۱)

به عقیده هرزن، بهترین راه حل برای دهقانان، بسط و گسترش آرمان‌های اسلاوگرایانه و تبدیل آن به نوعی سوسیالیسم^۲ - نظامی که در آن، دولت به نفع مردم بر اقتصاد کشور کنترل زیادی اعمال می‌کند - بود. آموزه‌های هرزن به پدید آمدن جنبشی تحت عنوان مردم‌گرایی^۳ [به روسی نارودنیک] انجامید، پدیده‌ای که توسل به زندگی سنتی دهقانی و تبدیل آن به سوسیالیسم مدرن را تئوریزه کرد. نظریه مردم‌گرا حامی انقلاب در میان طبقات فرودست بود - دهقانان می‌بایست کار را آغاز و رژیم تزاری را سرنگون می‌کردند.

جنبش مردم‌گرایانه از دهه چهارم قرن نوزدهم به بعد، از میان افرادی که به طبقه نجیب‌زاده تعلق نداشتند، عضو جذب کرد. این اعضا متشکل از پسران و دختران طبقه متوسط بودند - کارگران دولت، مدیران تجاری و روحانیون.

دانشجویان انقلابی که فعالیت خود را تا دهه هفتاد ادامه داده بودند، چنان خواستار رساندن پیام جنبش مردم‌گرایی «به مردم» بودند که مانند دهقانان لباس می‌پوشیدند و به روستاهای روسیه می‌رفتند و سعی می‌کردند در دل سرف‌های سابق احساسات انقلابی بدمند. اما دهقانان روسیه به این راحتی متقاعد نمی‌شدند. گرچه اکثر آن‌ها حقیقتاً خواستار اعمال اصلاحات ارضی و زندگی بهتر بودند، بسیاری از آن‌ها هنوز برای تزار احترام قائل بودند و حتی به او به دیده تحسین می‌نگریستند. خشم آن‌ها متوجه مقامات دولت تزار بود، نه خود امپراتور. از این رو، بسیاری از دهقانان به انگیزه‌ها و ضروریات انقلابی توجه

1. Alexander Herzen

2. Socialism

3. Populism



الکساندر هرزن نویسنده یکی از اولین مدافعان سوسیالیسم بود. آموزه‌های او به ایجاد جنبش مردم‌گرایانه انجامید، که در دهه هفتاد از قرن نوزدهم مورد حمایت قرار گرفت.

چندانی نداشتند و نسبت به ایده انقلاب رویکردی توأم با ظن و شک و گاه حتی خشونت داشتند.

آغاز تروریسم و قتل‌ها

عدم موفقیت در تحریک و تهییج دهقانان به پذیرش جنبش مردم‌گرایی، به افول این جنبش انجامید. ایده‌های روشنفکر بانفوذ دیگری به نام میخائیل باکونین،^۱ یکی از نجیب‌زادگان روسیه و افسر سابق توپخانه، به تدریج در جامعه انتشار یافت. باکونین در اثر خود تحت عنوان خداوند و دولت^۲ خواستار اغتشاش^۳ – عدم وجود دولت – شد. او در اولین گام به سوی هدفش، اعلام کرد که روسیه باید از طبقه حاکم منفورش خلاصی یابد. باکونین برای نیل به

این غایت، انقلابیون را ترغیب کرد تا به تروریسم روی بیاورند. به قول او: «اولین وظیفه ما نابودکردن تمام چیزهایی است که به شکل فعلیشان موجودند.»^(۱۲)

هسته‌های تروریست ملهم از آرای باکونین و گروه‌های سری فعالان سیاسی در سرتاسر روسیه پراکنده شدند. هدف آن‌ها نه اصلاحات، که تخریب و ویرانی بود. یکی از آن‌ها می‌نویسد: «آنچه می‌توان خرد و خاکشیرش کرد، باید خرد و خاکشیر شود. هرآنچه در مقابل این ضربه پایدار بماند، سالم است و هر آنچه تکه تکه شود، آشغال و بی‌ارزش.»^(۱۳) انقلابی روس دیگری به نام سرگئی گنادیویچ نچایف^۴ می‌گوید: «[فرد انقلابی] باید شب

1. Mikhail Bakunin

2. *God and the State*

3. anarchy

4. Sergei Genadyevich Nechayev